



حسام آنبوس

دبیر قفسه

ترجمه در ذهن بسیاری مساوی است با زبان‌گردانی از زبانی به زبان دیگر که اینجا آن «زبان دیگر» فارسی است؛ ولی این همه قصه و ماجرا نیست. چرا که اگر این‌طور باشد هرکسی که از زبان بداند می‌تواند نام خود را مترجم بگذارد و البته این اتفاقی است که این روزها شاهد آن هستیم و با موج ترجمه‌های بازاری و ضعیف روبه‌رو شده‌ایم که موجب دور شدن مخاطب از اثر ادبی می‌شود. این را باید کنار ترجمه‌های جعلی و تقلبی نیز قرار داد.

به قول حافظ:

«نه هر که چهره برافروخت دلبری داند / نه هر که آینه سازد سکندری داند

نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست / کلاه‌داری و آیین سروری داند»

پس نتیجه می‌گیریم که ترجمه به تنهایی یک عمل زبان‌گردانی نیست بلکه شناخت زبان و ادبیات مبدأ و در کنار آن تسلط به زبان مقصد و شناخت فراز و فرودهای آن می‌تواند عامل موفقیت یک مترجم باشد. به بهانه روز جهانی مترجم سراغ چهره‌هایی رفته‌ایم که نه تنها یک مترجم بلکه باب‌آشنایی مخاطبان با فرهنگ و آداب ملل مختلف هستند و از این حیث نقش مهمی در فرهنگ کشور دارند، هرچند بسیاری معتقدند که باز شدن باب ترجمه زمینه بسته شدن علاقه مخاطب ایرانی به آثار تالیفی را ایجاد کرده ولی باید گفت که این گزارش نه درصدد تایید ترجمه‌خواری است و نه می‌خواهد باب خوانده شدن آثار ایرانی را ببندد بلکه تنها در نظر دارد چند چهره شاخص و مهم و البته اثرگذار که زمینه رویارویی درست مخاطب با فرهنگ ملل را فراهم کرده‌اند اندکی بشناساند. در واقع آنها به صورت تمثیلی در حکم آینه هستند که از طریق زبان، فرهنگ اقوام و ملل دیگر را معرفی می‌کنند.

ابوالحسن نجفی



باید که کارنامه افراد را با تعداد آثاری که از او برجا مانده بسنجیم نجفی از آنهایی است که کارنامه پر و پیمانی دارد و اگر قرار باشد با آثار مشهوری که در آن دیده می‌شود دست به داوری زد نیز باز نجفی در همین وضعیت قرار دارد. «شازده کوچولو» شاید برای عموم مردم معروف‌ترین ترجمه‌ای است که از نجفی به جا مانده ولی این ملاک خوبی برای این نیست که کارنامه یک مترجم را بررسی کنیم. زیرا اثر بزرگ و مهمی چون «خانواده تیبو» که روزه‌مارتین دوگارد آن را نوشته نیز در کارنامه نجفی دیده می‌شود.

یکی از مهم‌ترین نکاتی که درباره ترجمه‌های نجفی مطرح می‌شود نثر و زبان ویراسته و ویراسته کارهای او است که سبب شده ترجمه‌های او از سایرین متمایز و ممتاز باشد. تمرکز بر ادبیات فرانسه دیگر نکته‌ای است که درباره نجفی می‌توان مطرح کرد.

آنهايي که ترجمه نمایشنامه تامل برانگیز «کالیگولا» اثر آلبر کامو را خوانده باشند آنجا هم ردپای نجفی را به خوبی حس می‌کنند که اثری جاودان در نثر فارسی از خود به جای گذاشته است.

علی اصغر حداد

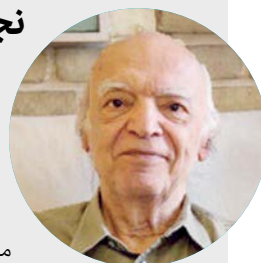


ادبیات آلمانی در این سال‌ها از طریق حداد به مخاطب شناسانده شده است. اگر مخاطب پیگیر ادبیات آلمانی باشید و تنها راه مواجهه شما با آن ترجمه باشد و خودتان تسلطی بر زبان اصلی نداشته باشید نام علی اصغر حداد را بسیار خوانده و شنیده‌اید. ترجمه‌های او از آثار «کافکا» و «آرتور شنیترسلر» را با آن جلد‌های سفید و نارنجی همه در ذهن دارند که به واسطه این مترجم با آنها آشنا شده‌اند.

توماس مان و حتی نویسنده مشهور آلمانی و البته کمتر شناخته‌شده آنها در میان فارسی‌زبانان؛ «آلفرد دوبلین»، نیز توسط این مترجم به ایرانی‌ها معرفی شده است.

به عبارتی باید حداد را باب ادبیات آلمانی در میان فارسی‌زبانان دانست که با آثارش خواننده علاقه‌مند را به مسیر اصلی وارد کرده است.

نجف دریابندری



چه کسی است که ترجمه دریابندری از «پیرمرد و دریا» را خوانده باشد و شیفته آن نثر و وزن کلمات نشده باشد. دریابندری هم از آن مترجم‌هایی است که هرچند مدتی است به دلیل بیماری دیگر فعالیت نمی‌کند ولی ترجمه‌های او در نوع خود متمایز محسوب می‌شوند آن هم به دلیل نزدیک شدن به زبان معیار فارسی و همچنین استفاده از واژگانی که برای مخاطب فارسی‌زبان ملموس است.

ترجمه‌های او از برخی آثار ویلیام فاکترو ای.ال. دکتروف تصویری از او در ذهن خواننده ساخته که مساوی با ادبیات آمریکا است.

دریابندری با ترجمه اثر دوست‌داشتنی دکتروف با عنوان «رگتایم» نام این نویسنده را در ذهن خواننده ایرانی ادبیات ماندگار کرده است. البته شاید برخی ترجمه «وداع با اسلحه» او را نپسندند که احتمالاً سلیقه افراد در آن نقش دارد ولی نباید فراموش کرد که این اثر ارنست همینگوی دارای ویژگی‌هایی است که دریابندری سعی کرده در ترجمه آن را برای خواننده فارسی‌زبان ملموس کند. ترجمه رمان «بازمانده روز» پیش از این که ایشی‌گورو برنده نوبل شود نیز از جمله ترجمه‌هایی است که از دریابندری در دسترس است.

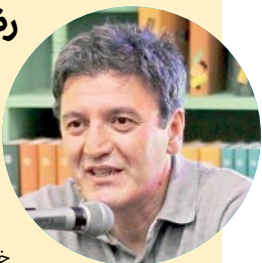
سروش حبیبی



نام سروش حبیبی با ادبیات روسیه پیوند خورده و در سال‌های اخیر عامل مهمی در انتخاب یک اثر کلاسیک از ادبیات روسیه شده است. ترجمه ماندگار او از رمان «جنگ و صلح» و دیگر آثار برجسته ادبیات روسیه موجب اطمینان مخاطب فارسی‌زبان به ترجمه‌هایی شده که گاهی سبب می‌شود مخاطب دقیق انتخاب خود را متوقف کند تا ترجمه‌ای از این مترجم پیدا کند.

ترجمه آثار تولستوی و داستایفسکی عمده کارهایی است که از سروش حبیبی در خاطر داریم هرچند از نویسنده نوبلیست آلمانی یعنی «گوتتر گراس» نیز آثاری در خاطرم هست که توسط حبیبی ترجمه و در اختیار مخاطبان قرار گرفته است.

رضا علیزاده

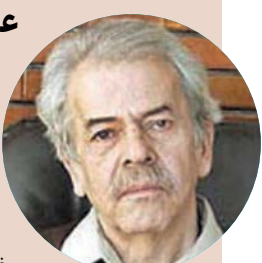


او را باید با نام «اومبرتو اکو» شناخت؛ در واقع باید نام اکو را با نام علیزاده شناخت. ترجمه‌های او از این نویسنده نامدار ایتالیایی باب‌آشنایی با او را برای خواننده ایرانی فراهم کرده است. البته این تنها ترجمه‌های علیزاده نیست زیرا آنهایی که اهل خواندن آثار فانتزی مانند «آرباب حلقه‌ها» هستند هم نام علیزاده را شنیده‌اند چون او آثار تالکین را نیز به فارسی برگردانده است.

او با ترجمه‌هایش که زبان متناسب با موقعیت داستانی و البته لحاظ کردن پیچیدگی‌های اثری مانند «آنک نام گل» اثر اکو، خواننده را در معرض اثری قرار می‌دهد که بسیاری در دنیا آن را ستایش کرده‌اند.

آنهايي که آثار اکو را خوانده‌اند تصدیق می‌کنند که ترجمه آثارش کار راحتی نیست و علیزاده به خوبی از پس ترجمه آن‌ها برآمده است.

عبدا... کوثری



«جنگ آخر زمان»، «گفت‌وگو در کاتدرال»، «مرگ در آند»، «سور بُز» و ... تنها چند عنوان از کارنامه بلندوبالایی عبدا... کوثری است که به عبارتی او را تبدیل به یک «برند» در حوزه ترجمه کرده که افراد بی‌درنگ بدون توجه به نام اثر یا نویسنده آن اقدام به خرید کتاب می‌کنند. ترجمه‌های او از ماریو بارگاس یوسا، کارلوس فوننتس و ... او را به یکی از مترجم‌های مطرح حوزه ادبیات آمریکای لاتین بدل کرده و کسی نیست که آمریکای لاتین خوانده باشد و نام کوثری را نشنیده باشد.

ترجمه «ریچارد سوم» او از ویلیام شکسپیر نیز در سال‌های اخیر بسیار مورد توجه قرار گرفت و سبب شد علاوه بر آمریکای لاتین در ادبیات انگلستان نیز ردپای محکمی از خود به جای بگذارد.

در مجموع نام عبدا... کوثری که این روزها در مشهد ساکن است با ترجمه پیوند محکمی دارد و هرکه می‌خواهد به ویژه آمریکای لاتین بخواند می‌تواند چشم بسته ترجمه‌های کوثری را انتخاب کند.

آشنایی با چند مترجم سرشناس ایرانی

کیمیاگران